

فیلم نو

رویا و حقیقت

آرمین سخاوت پور

دو فیلم زیر از سری فیلم‌های مستقل سینمای امریکا؛
اولی ساخته ۲۰۰۸ و دومی ۲۰۱۰ هر دو فیلم‌هایی هستند که به بیوگرافی یک خبرنگار و یک کوهنورد می‌پردازند.
هر دو فیلم‌هایی خیلی کم دیده‌شده هستند و حتی در سایت‌های مختلف نیز با توجه به رای خوب و بالای خود، تماشاگر زیادی نداشته‌اند.

رونا برت: هیچ چیز مگر حقیقت

نویسنده و کارگردان: رود لوری
بازیگران: کیت یکینسیل، مت دیمون
کدام ملکه موطلاپی شایعه‌پرکن حاضر است داستان خاطراتش را از روی نیکوکاری و خیریه بازگو کند؟ شما



اشتباه نمی‌کنید.این رونا برت است که از بازنشستگی بازگشته تا «هیچ چیز مگر حقیقت» را که درباره شغل افسانه‌وارش به عنوان یک روزنامه‌نگار است برایمان تعریف کند. در شب افتتاحیه در مرکز پبلی ملی مراسم باشکوهی از بانویی تقدیر شد که پوشش خبری در حوزه سینما و سرگرمی را به تجارتی پر درآمد تبدیل کرد، البته سال‌ها قبل از باربارا والترز و تی-ام‌زد. برت نقش کلیدی در بیداری هدا هاپر و لویلا پارسونز؛ خانم‌هایی که قسمت‌های انتخاب‌شده از زندگی بتهای سینما را برای افکار عمومی بر ملا می‌کردند، داشت. اما این نیویورکی سرد و گرم‌چشیده که «هیس رونی ما» نامیده شده است، طرد فار و پر و پاقرسی مثل خود ماست که به زندگی ستاره‌ها علاقه خاصی دارد. وی ابتدا کارش را به صورت نیمه جدی از KABC آغاز می‌کند، آن را به صورت حرفه‌ای تر با «صبح بخیر امریکا» ادامه می‌دهد و حتی دوراهی کوتاه هم با تام اسنایدر همکاری می‌کند. گزارش‌های آب و تابدار و چشمک زن‌های عمدی وی همیشه این نکته را به ما یادآوری می‌کرد: «می‌دونی که این احفانه است، من هم اینو می‌دونم. پولدارها و آدم‌های مشهور هم همین‌طور. پس بذار به کم خوش باشیم.» این خبرنگار مشهور که در کودکی از نوعی بیماری نادر عضلانی جان سالم به در برده است، ادعا می‌کند اولین خبرنگاری بوده که در صحنه قتل شارون تیت در خانه‌اش به سال ۱۹۹۹ حاضر شده و حتی پس از آن به مرگ تهدید می‌شود. حتی آن‌طور که خودش می‌گوید نهایتاً این تهدید منجر به مجروح شدن یکی از محافظانش توسط یکی از مریدان منسوب به نام تکس واتسون می‌شود. جزئیات ازدواج لویس یا ماجرای طلاق کری گرت همگی بسیار عالی از آب درآمدند، اما بسیاری از داستان‌ها در زمان خود غیرقابل بازگویی بودند به طوری که فقط اکنون برت می‌تواند آنها را فاش کند.

عجیب‌ترین رویا: فتح قلب اوست

فیلمنامه: مارک هیلای
کارگردان: آنتونی گیفن
بازیگران: کنراد آنکر، هیو دنسی

«عجیب‌ترین رویا: فتح قلب اوست» مستندی یکدست و زیبا است که تمایل به کم‌رنگ جلوه دادن شخصیت و موضوع کردن ردپای این کوهنورد معروف انگلیسی (که در نقطه‌ای از گذشت که به اولین آسانی بدل شد که از کوه اورست بالا رفته) تم اصلی فیلم است؛ فیلمی که ساخته آنتونی جفن است و گاهی زیر کانه پرش‌هایی در داستان دارد که خوشبختانه خیلی از جاذبه‌های این مرد بزرگ و همچنین این کوه بسیار زیبا نکاسته است. به عقیده من فیلم می‌تواند جاذبه‌های آموزشی و سرگرم‌کنندگی بیشتری هم با توجه به اسکران آن در این تابستان که به صورت سبهدی و در سینماهای ای مکس خواهد بود،

از خود نشان دهد. نویسنده کتاب برای اینکه آنجاست» کسی است که اولین نقشه‌ها و مسیرها را برای صعود به قلب اوست. سال ۱۹۲۴ و در طول سفرهایش به آن منطقه کشیده است. او نهایتاً تصمیم می‌گیرد در همین سال با همراهی اندرو لوین به قلب صعود کند ولی آخرین بار در فاصلهای کوتاه از قلب دیده می‌شود و پس از آن برای مدتی طولانی ناپدید می‌شود. جنازه وی تا کنال آرد ۱۹۹۹ ناپدید شده بود تا اینکه سرانجام کوهنوردی به نام کنراد آنکر آن را نزدیک همان محلی که برای آخرین بار دیده شده بود، می‌یابد. محل یافته شدن بقایای نسبتاً فاینده‌شد جسد وی به همراه چیزهایی که با آن کشف شد منجر به این شد که آنکر باور کند مالوری در حقیقت به قله صعود کرده و در راه بازگشت به کوه ناپدید می‌شود. آنکر و همکارانش (از جمله لئو هولدنیک که در یکی از دیدنی‌ترین سکانس‌های فیلم از صخرهای عمودی بدون طناب‌های ایمنی بالا می‌رود) تلاش در اثبات دقیقاً از همان مسیر مالوری بالا روند تا این تئوری را در اثبات برسانند. آنها همچنین چند تایی از اسرار ساخت سال ۱۹۲۰ مانند پوئینهای مخفی و یک خنجر که مدل همان سال‌ها را در ابتدای صعود استفاده می‌کنند که خیلی زود از خیر آن می‌گذرند نکته‌ای که بسیار تاثیر گذارتر از پوشاک عجیب آنها به نظر می‌رسد این است که آنها دقیقاً همانند مالوری واروین و به وسیله یک طناب به یکدیگر متصلند، بدون هیچ طناب نگه‌دارنده این و تنها به چنگ و کلنگ و تیر کوهنوردی جالب است بنادید یک صعود واقعی به قله اورست این روزها به این گونه محدودتیه‌های خودخواسته نیاز دارد. تا واقعاً از نشمند باشد، چرا که بالا رفتن از کوه به واسطه تجهیزات کمکی که به تازگی برای کوهنوردان آماتور نصب شده مانند طناب و پرخطر و ماجراجویانه نیست. جالب‌ترین قسمت فیلم تصویری از مالوری است که فیلم تلاش دارد آن را با کمک نامه‌ها و نوشته‌های وی (خوانده‌شده توسط رالف فاینس، هیو دنسی، آلن ریکنم و ناتاشا ریچاردسون) نشان دهد. تصویر شوهر و پتری فاکلار که بر سر دوراهی صعودی مهم و بزرگ بدون هیچ‌گونه نگرانی این قرار گرفته‌اند. اگرچه فیلم به اندازه فیلم‌هایی که برای پرده ای مکس ساخته می‌شوند زیبایی‌های تصویری ندارد. اما در خود تعداد زیادی تصاویر شگفت‌انگیز و تاثیر گذار و چندتایی نگاره‌های رایانه‌ای که با این مسیر صعود به زیبایی هر چه تمام‌تر به تصویر درآمده دارد که روی تصویر بزرگ تاثیر گذارتر به نظر می‌آید.

سینمای جهان

درباره بزرگ‌ترین ضدقهرمان تاریخ سینما

شبحی از بهشت

ترجمه: اشکان جبهیوری



را در بهترین حالت باید ناموزون دانست. فیلم از وجه رویاگونه‌ی، طنزورagi و حتی آهنگ‌های خاطره‌انگیزی مانند فیلم Rocky horror تپی است. حسن فیلم بوده است: منطق چنین برداشتی تناظر ایالات متحده با امپراتوری شر و چریک‌های مقابل آن با ویتنامی‌هاست. نسخه دیگری از چنین روایتی را می‌توان در آخرین فیلم جیمز کامرون یعنی آواتار یافت. پیش‌نویس اصلی پروژه جنگ ستارگان، حجمی حدود ۲۰۰ صفحه داشت و با حمله به ستاره مرگ به پایان می‌رسید و نبرد نهایی نه بین «کوتوله‌های چوبدستی» به دست «آیووک‌ها (شبه‌خرس‌های ساکن قمر جنگلی)، که با ووکی‌ها به وقوع می‌پیوست. لوکاس نخستین تلاش خود را برای پرداخت اولین سناریوی جنگ ستارگان به کار بسته بود و آن را دقیقاً همان گونه که در فیلم می‌بینیم به پایان رساند.

شیخ شیخ گون

نمونه‌های این اثرپذیری‌ها فراوان‌اند: اما «شیخ بهشت» در این مقوله از شهرت چندانی برخوردار نیست. فیلم دی‌پالما که نمایش آن حول و حوش جشن هالووین سال ۱۹۷۴ آغاز شد، اثری موزیکال به سبک کلاسیک راک بود و شباهت‌های انکارناپذیری به فیلم Rocky horror داشت- که شش ماه پیش از آن در لس‌آنجلس بر صحنه آمده بود. سناریوی فیلم را خود دی‌پالما نوشت و موزیک متن آن اثر پاول ویلیامز بود- بله، همان پاول ویلیامزی

که موزیک متن فیلم‌هایی چون

Malone و Muppet movie با کارنامه دارد. «شیخ بهشت» بدون شک نسخه به‌روزشده فیلم ترسناک و کلاسیک Phantom of the opera به حساب می‌آید (فیلمی که بارها دوباره‌سازی شده است؛ داستان شخصیتی رموز و پیچیده پرشور و به شکل هراس‌انگیزی بدرتکیب و نامید در عشق- با فاوست گوته است، که کرامت و زندگی ابدی را در ازای روح خود به دست می‌آورد؛ یک نابغه ناقص‌الخلقه با اصل و نسبی نامشخص.

نوآوری دی‌پالما در برداشت جدید

خود، تلفیق داستان و شخصیت شیخ- شخصیتی پرشور و به شکل هراس‌انگیزی بدرتکیب و نامید در عشق- با فاوست گوته است، که کرامت و زندگی ابدی را در ازای روح خود به دست می‌آورد؛ یک نابغه ناقص‌الخلقه با اصل و نسبی نامشخص.

نوآوری دی‌پالما در برداشت جدید

پرشور و به شکل هراس‌انگیزی بدرتکیب و نامید در عشق- با فاوست گوته است، که کرامت و زندگی ابدی را در ازای روح خود به دست می‌آورد. دی‌پالما برای شخصیت شیخ که در اصل یک معمای ناگشودنی نیست، زمینه‌سازی می‌کند؛ یک نابغه ناقص‌الخلقه با اصل و نسبی نامشخص. در «پارادایس»، داستان با ورود شخصیت آهنگساز خوش‌مشرب و در عین حال مضحکی به نام وینسلو آغاز می‌شود که برای گشایش نمایشی جدید به نام «پارادایس»، که مالکیت و اجرای آن به برگزارکننده‌ای به نام سوان تعلق دارد و موزیک آن ساخته تری وولیمز است، در آزمون گزینش آهنگ برای آن شرکت می‌کند. سوان به اتهام واهی مواد مخدر برای وینسلو پاپوش دوخته، او را حبس کرده و موزیک او را می‌دزد؛ قطعه فاوست. در زندان، وینسلو سوزۀ آزمایشات مکانیکی- مهندسی سوان می‌شود (تا جایی که به تعویض دندان‌های او با دندان‌هایی فلزی می‌انجامد)، اما هنگامی که وینسلو موزیک خود را می‌شنود که توسط گروهی که او از آنها بیزار است یعنی The juicy fruits اجرا می‌شود، از زندان می‌گریزد تا کارگاهی را که صفحه‌های موزیک در آن پر می‌شوند نابود کند. اما در عوض، کله وینسلو درون مواد مذابی که قرار است به صفحه‌های موزیک تبدیل شود، فرومی‌رود و صورت او از ریختن می‌افتد. از آن پس او شل و ردایی گرومی که او از آنها بیزار است و ماسک پرنده بر صورت می‌گذارد و زندگی جدیدی را در یکی از استودیه‌های «پارادایس» آغاز کرده و به نوشتن موزیک برای سوان مشغول می‌شود. در جریان فیلم آشکار می‌شود که او با معامله شیخ با سوان، در بند کشیده شده و فناناپذیر شده است؛ در نسخه‌ای از تصویر دوربان گری اثر اسکار وایلد، سوان نه به عنوان وجودی حقیقی که بر کاست ویدئو عمر می‌گذراند. فیلم ویدر انکارناپذیر است. منابع دیگری نیز وجود دارند.

جایی دو فیلم در یک صف قرار می‌گیرند

تأثیر «شیخ بهشت» بر طراحی و شخصیت دارث ویدر انکارناپذیر است. منابع دیگری نیز وجود دارند.

گزارش

صدرنشینی «داستان اسباب‌بازی ۳» در جدول فروش جهانی شکست «سالت» از «آغاز»

فیلم سینمایی «آغاز» با بازی لئوناردو دی‌کاپریو در نبرد با تریلر جاسوسی «سالت» با بازی آنجلینا جولی پیروز شد و در صدر جدول فروش فیلم‌ها در امریکای شمالی قرار گرفت. به گزارش خبرآنلاین به نقل از آسوشیتدپرس، «آغاز» به کارگردانی کریستوفر نولان که در ۳۷۹۲ سینما در امریکا و کانادا روی پرده است، ۴۳/۵ میلیون دلار فروخت و فیلم اول شد.

مجموع فروش فیلم در این بازار در دومین هفته نمایش به ۱۴۳/۷ میلیون دلار رسیده است. فروش این هفته «آغاز» تنها ۳۱ درصد کمتر از ۶۲/۸ میلیون دلار فروش افتتاحیه هفته گذشته بود. در فصل شلوغ تابستان فیلم‌های صدر جدول معمولاً در هفته دوم نمایش با ۵۰ درصد کاهش مواجه می‌شوند و خیلی کم پیش می‌آید مقام اول را مجدداً تکرار کنند.

به گفته دان فلمن رئیس بخش توزیع استودیو برادران وارنر که «آغاز» را روانه سینماها کرده، این

فیلم به زودی از مرز ۲۰۰ میلیون دلار عبور می‌کند و حتی قابلیت فروش ۳۰۰ میلیون دلاری را هم دارد. «آغاز» در سطح بین‌المللی هم در ۲۸ کشور و ۵۸۴۰ سینما ۵۶/۷ میلیون دلار فروخت و جایگاه دوم را از آن خود کرد. «سالت» به کارگردانی فیلیپ نویس در اولین هفته نمایش در امریکا و کانادا در ۳۶۱۲ سینما ۲۶/۵ میلیون دلار به دست آورد و در رده دوم قرار گرفت. آنجلینا جولی در این فیلم نقش یک افسر سازمان سیا را بازی می‌کند که وقتی به جاسوسی برای روس‌ها متهم می‌شود، سر به جنون می‌گذارد. لیو شرایبر و چوئیتل اچيوفور دیگر بازیگران «سالت» هستند که با بودجه‌ای ۱۱۰ میلیون دلاری ساخته شده است. فیلیپ نویس کارگردان فیلم‌هایی چون «بازی‌های میهن‌پرستانه»، «خطر آشکار و حاضر»، «حصار ضدخبرگوش» و «مریکایی آرام» است. به گفته استودیو سونی ۵۳ درصد تماشاگران فیلم جدید آنجلینا جولی، زنان و ۵۹ درصد آنها تماشاگران بالای ۲۵ سال بودند. فیلم خانوادگی «من نفرت‌انگیز» با صدای استیو کارل با ۲۴/۱ میلیون دلار فروش در ۳۶۰۰ سینما فیلم سوم شد. مجموع فروش این کمدی انیمیشن در امریکای شمالی پس از سه هفته ۱۶۱/۷ میلیون دلار شده است. نکته جالب در مورد سه فیلم پرفروش هفته این است که هیچ کدام نه دنباله هستند و نه از روی قصه‌های مصور، فیلم‌های پرفروش با بازی‌های ویدئویی ساخته شده‌اند.

کمدی خانوادگی «رامونا و بیزس» تولید استودیو فاکس قرن بیستم به عنوان دیگر فیلمی که از این هفته به طور گسترده اکران شده، با هشت میلیون دلار فروش در ۲۷۱۹ سینما در رده ششم قرار گرفت.

این فیلم به کارگردانی الیزابت آلن از روی مجموعه



کتاب‌های کودکانه نوشته بوری کلیری ساخته شده است. جویی کینگ و سلنا گومز در «رامونا و بیزس» بازی می‌کنند و داستان درباره دخترپچه‌ای است که برای نجات خانه و خانواده از انرژی بی‌حد و حصر و قدرت تخیل خود استفاده می‌کند.فیلم فانتزی «شادگر جادوگر» با بازی نیکلاس کیج هم در دومین هفته اکران ۹/۶ میلیون دلار فروخت و در رده چهارم قرار گرفت. این فیلم که با بودجه‌ای در حدود ۱۵۰میلیون دلار ساخته شده، در دو هفته تنها ۴۲/۶ میلیون دلار به دست آمده است. انیمیشن سه‌بعدی «داستان اسباب‌بازی ۳» تولید دینسفی/ پیکسار در ششمین هفته نمایش ۹ میلیون دلار دیگر فروخت و ضمن اینکه در رده پنجم قرار گرفت مجموع فروش خود را در امریکای شمالی به ۲۷۹/۵ میلیون دلار رساند. از سوی دیگر «داستان اسباب‌بازی ۳» در سطح بین‌المللی موفق ظاهر شد و به ۶۲ میلیون فروش در ۳۸۹۷ سینما در ۴۳ کشور رده اول را از آن خود کرد. مجموع فروش فیلم در این بازار هم ۳۵۱ میلیون دلار شده است. «داستان اسباب‌بازی ۳» فعلاً ششمین فیلم پرفروش دینسفی در سطح بین‌المللی و هفتمین فیلم انیمیشن پرفروش تاریخ سینما در این سطح است.

کمدی «آدم‌بزرگ‌ها» با بازی آدام سندلر، کوین جیمز و کریس راک، رمانس خوان‌شامی «ماجراجوی دنباله‌دار برگ و میش: خسوف» با حضور رابرت پاتینسن و کریستن استیوارت، فانتزی سه‌بعدی «آخرین مامور کنترل هوا» ساخته ام. نایت شیامالان و فیلم ترسناک و افسانه‌ علمی «فشارتگران» با بازی آدرین بردوی و لارنس فیشبرن دیگر فیلم‌های پرفروش این هفته امریکا بودند. مجموع فروش فیلم‌ها در امریکای شمالی برای چهارمین هفته پیاپی در مقایسه با هفته مشابه پارسال بیشتر بود. این هفته فیلم‌ها در مجموع ۱۶۴ میلیون دلار فروختند که ۱۱ درصد بیشتر از پارسال است. درآمد حاصل از فروش فیلم‌ها در فصل تابستان هم فعلاً سه درصد بیشتر از موعد مشابه پارسال است، اما با توجه به افزایش قیمت بلیت‌های سینما تعداد تماشاگران در مقایسه با تابستان پارسال ۳/۴ درصد کمتر شده است.

عنوان اپیزود اول یعنی Phantom menace مهر تایید محکمی بر این فرضیه می‌زند. و در اپیزود سوم، صدراعظم پالپاتین پیشنهاد «معامله با شیطان» را در حالی به آنکین اسکاکی واکر می‌دهد- استفاده از وجه شر نیروی متعالی برای زندگی طولانی- که هر دو به تماشای یک اپرا نشسته‌اند. پالپاتین مانند سوان هر دو از شرایط فاستوی خود تبعیت می‌کنند که با وجود افزایش سن و پیری، جوان به نظر می‌رسند و هر دو چهره واقعی خود را زمانی که مورد حمله قرار می‌گیرند بر ملا می‌کنند- سوان در پایان «پارادایس»، و پالپاتین در پایان اپیزود سوم. پس آیا می‌توان گفت لوکاس کلاه دی‌پالما را برداشته است؟ قطعاً خیر. هر دو کارگردان فیلم‌هایی ساخته‌اند که خود نوشته‌اند، و هر دو فیلم به شکلی آگاهانه به بازگویی و بازسازی داستانی قدیمی می‌پردازند. این چیزی جز تقدیر نیست- شاید مزاحی کاملاً شخصی بین لوکاس و دی‌پالما، مخصوصاً به این خاطر که لوکاس متقاعد شده بود در به‌ترتین حالت، فیلم فروشی حدود ۱۶میلیون دلار خواهد داشت، که در آن زمان میانگین فروش فیلم‌های کمپانی دیزنی به حساب می‌آمد. لوکاس در ترویج فرهنگ بلاک باستر (افزایش زرق و برق

فیلم و به تبع آن فروش بالا) در هالیوود، به دنبال عرضه جنگ ستارگان مقصر شناخته می‌شود، اما در حقیقت هیچ کس انتظار نداشت این فیلم به یک بلاک باستر تبدیل شود. به عنوان نخستین تجربه، ژانر علمی- تخیلی به بازار مناسبی بدل می‌شد، و در آن زمان در حالی که در صورت موفقیت فیلم انتظار فروشی حدود ۱۰ میلیون دلار می‌رفت، تنها پیش‌فروش آن به مبلغ حیرت‌انگیز ۱/۵ میلیون دلار بالغ شد و فیلم در ۲۲ سالن در سراسر امریکا اکران خود را آغاز کرد. فیلم دارث ویدر به عنوان یک شخصیت سینمایی اندکی نور بیشتری می‌تاباند- او شیخ یک اپرای فضایی است، ضعیف‌تر و دل‌سوخته‌تر از آنچه بیننده درمی‌یابد. در مقام فاستوی، یک ضدقهرمان و قربانی معامله‌ای که با امپراتور کرده است. در عین حال بر استعداد لوکاس در تعبیر فیلم از یک جنبه واحد و تکیه بر آن صحنه گذاشته می‌شود. در واقع اغلب به نظر می‌رسد لوکاس مستحق اعتباری بیش از آنچه دارد است. زمانی که او از فیلم تجربی و سینمایی واقع‌گرا می‌گوید، منتقدان روشنفکر‌مآب پوژخندی می‌زنند. اما حقیقت این است که پیش از جنگ ستارگان، لوکاس با American graffiti و THX 1138 برنده جایزه بهترین فیلم دانشجویی شده بود. منبع الهام او تجربیات سینمایی در فیلم‌هاست، از سینما واقع‌گرا گرفته تا ادیت امپرسیونیستی و فیلم‌هایی که ظاهرآ از سرهم‌بندی تصاویر و اصواتی اتفاقی و بی‌نظم حاصل آمده‌اند و همچنان مفهوم مورد نظر را انتقال می‌دهند.

حجم کار در American graffiti و جنگ ستارگان عظیم است، چراکه لوکاس به عنوان یک دانشجوی سابق فیلم‌سازی از احاطه فوق‌العاده‌ای بر جنبه‌های تکنیکی پدیده رسانه برخوردار بوده و چگونگی استفاده از آنها برای متقاعد کردن مخاطب به واقعی بودن آنچه به تماشا نشستست با وجود تخیلی بودن کامل فیلم را می‌دانست. او حتی American graffiti را به نوعی مطالعه انسان‌شناختی درباره نوجوانان امریکایی دوره خود بدل کرد. او هر آنچه را که با آن عشق می‌ورزید در جنگ ستارگان گنجاند و همه حقه‌های سینمایی مکتوب و ثبت‌شده از دهه ۳۰ میلادی به بعد را برای فروختن آن به کار بست. او به منظور متقاعد ساختن مخاطبان از واقعی بودن آنچه می‌بینند، بر برداشت صحنه‌ها در نور طبیعی اصرار داشت، از دکور و لوازم و ادوات مستعمل ش شیوه فیلم‌برداری فیلم‌های روزید استفاده می‌کرد. او به جای موزیک مدرن و مملو از سینتی سایزر، موزیک فیلم را به سبک کلاسیک و ازمدافته در نظر گرفت. و به ویژه برای افه‌های صوتی الکترونیکی و مکانیکی از صداهای «واقعی و طبیعی» استفاده کرد. با نگاهی به افسانه جنگ ستارگان- کل شش فیلم متعلق به این مجموعه- به وضوح می‌توان دریافت بخش‌هایی که به فیلمنامه ۲۰۰ صفحه‌ای اصلی پروژه تعلق دارند و داستان پس‌زمینه‌ای که به داستان اصلی منجر می‌شود، مؤثرترین کارکرد را داشته‌اند. لوکاس برای خلق سه‌گانه اولیه (اپیزودهای ۵ و ۶ و ۴)، آن را به چند بخش تقسیم کرد که حاصل آن دو فیلم و نیمه فیلمی بود که «بازگشت جدای» نیمه فیلم گمشده پروژه را به وجود آورد. حاصل این پروسه پدید آمدن لایه‌های متعدد درون فیلم است و اگرچه من در ۱۲ سالگی «جدای» را پس از حال‌گیری امپراتوری، بازگشتی به شرایط ایده‌آل می‌دانستم، اما امروز «جدای» ضعیف‌ترین به نظر می‌رسد. همین قضیه درباره سه اپیزود اولیه فیلم (که پس از تولید اپیزودهای ۴ و ۵ و ۶ و مضمون شرح رویدادهای گذشته ساخته شدند) نیز صدق می‌کند- که در واقع تنها یک فیلم (و نه سه فیلم) کافی به نظر می‌رسد چراکه تنها بخش کوچکی از پیامدهای داستان فیلم از دو اپیزود اول حاصل می‌آید که یک فیلم واحد نیز به آسانی می‌توانست ماموریت محوله را انجام دهد. (تعدادی از علاقه‌مندان فیلم با همین ایده چنین نسخه‌هایی را ادیت کرده و به وجود آورده‌اند.)

حکایت فشرده و مختصر فیلم، داستان دارث ویدر است به مثابه فاوست و شیخ: وسوسه‌های او، معامله او با شیطان، سقوط و عقده‌های او و در نهایت رستگاری او. در حقیقت، جنگ ستارگان داستان «شیخ بهشت» است و فقط بهتر از آن.

منبع: تایمز